

## ضمیمه:

### «سوسیالیزم در یک کشور»

گرایش‌ات ارتجاعی خودبستگی، واکنشی است تدافعی از جانب سرمایه داری فرسوده شده نسبت به وظایفی که تاریخ در مقابلش نهاده است، یعنی وظیفه ی آزاد کردن اقتصاد کشور از بندهای مالکیت خصوصی و دولت ملی، و تجدید سازمان این ها به شیوه ی برنامه ریزی شده در سراسر کره ی ارض.

لنین در "بیانیه حقوق زحمت کشان و استثماریگان" -سندی که از سوی کمیساریای مردم شوروی در طول حیات چند ساعته ی مجلس مؤسسان بدان عرضه شد- "وظیفه ی اساسی" رژیم جدید را چنین تعریف کرد: "مستقر ساختن سازمان سوسیالیستی جامعه و پیروز کردن سوسیالیزم در تمام کشورها." و بدین ترتیب خصلت بین المللی انقلاب در سند بنیادی رژیم نوین مندرج گردید. در آن زمان، هیچ کس جرأت این را به خود نمی داد که مسأله را به گونه ای دیگر طرح کند. در آوریل ۱۹۲۴ یعنی سه ماه پس از مرگ لنین، استالین در مجموعه ی مقالاتش تحت عنوان اصول لنینیزم، نوشت: "برای سرنگون کردن بورژوازی، کوشش های یک کشور کافی است- تاریخ انقلاب خود ما شاهدی است بر این واقعیت. برای پیروزی نهائی سوسیالیزم، برای سازمان دادن تولید به شیوه ی سوسیالیستی، تلاش های یک کشور،

خاصه کشوری روستائی نظیر ما، کافی نیست -بدین منظور باید از همت پرولتاریای چندین کشور پیش رفته برخوردار باشیم." این سطور نیازی به تفسیر ندارند. لکن چایی که سطور فوق در نسخه های آن درج شده بود، از گردش خارج شده است.

شکست های پرادمانه ی پرولتاریای اروپا، توأم با نخستین پیش رفت های بسیار ناچیز اتحاد شوروی، در پائیز ۱۹۲۴ این عقیده را به استالین القاء کرد که رسالت تاریخی بوروکراسی شوروی ساختن سوسیالیزم در یک کشور منزوی است. پیرامون این مسأله بحثی درگرفت که برای بسیاری از ذهن های سطحی، آکادمیک یا ملامکتبی می نمود. لکن در واقعیت امر، این بحث انعکاسی از سر آغاز انحطاط بین الملل سوم بود و راه را برای بین الملل هموار ساخت.

پتروف، کمونیست سابق و از جمله مهاجران سفید کنونی که پیشتر هم از او نقل قول کردیم، با رجوع به خاطرات خویش به یاد می آورد که نسل جوان تر کادر مدیریت با چه تندی و تیزی نظریه ی وابسته گی اتحاد شوروی به انقلاب بین المللی را رد می کردند. "چگونه ممکن است ما نتوانیم در همین کشور خودمان برای ساختن یک زندگی سعادت مند تلاش به کنیم؟" اگر مارکس خلاف این را گفته، معنای آن این است که "ما مارکسیست نیستیم، بلشویک های روسی هستیم- همین!" پتروف به خاطراتش از مجادلات اواسط دهه ی بیست اضافه می کند که: "امروز ناگزیرم معتقد باشم که نظریه ی ساختن سوسیالیزم در یک کشور صرفاً یک اختراع استالینیستی نبود." این حرف کاملاً صحیح است! نظریه ی مزبور بدون شک حال و هوای بوروکراسی را بیان می کرد،

هنگامی که آنان سخن از پیروزی سوسیالیزم می‌راندند، مقصود پیروزی خودشان بود.

استالین ضمن توجیه گسست خود از سنن مارکسیستی انترناسیونالیزم، با از دست دادن جانب احتیاط، متذکر شد که مارکس و انگلس با قانون توسعه‌ی ناموزون، قانونی که قرار است توسط نئین کشف شده باشد، ناآشنا نبودند. این گفتار باید در فهرست عجایب فکری مقام نخست را احراز کند. سراسر تاریخ انسان، به ویژه تاریخ سرمایه‌داری، آکنده از توسعه‌ی ناموزون است. سولتزف، مورخ و اقتصاددان جوان، مردی با قریحه و خصوصیات اخلاقی فوق‌العاده و کسی که به خاطر عضویت در اپوزیسیون چپ در زندان‌های بوروکراسی شوروی زیر شکنجه کشته شد، در سال ۱۹۲۶ تحقیق نظری ارزنده‌ای از قانون توسعه‌ی ناموزون در آثار مارکس به عمل آورد. این اثر البته امکان انتشار در اتحاد شوروی را نیافت. اثر دیگری هم هست از ولمار، سوسیال‌دموکرات آلمانی مرده و فراموش شده، که آن نیز، گرچه به دلایلی کاملاً متفاوت، جزو آثار ممنوعه است. این اثر ولمار، کسی که حتی در سال ۱۸۷۸ چشم انداز یک "دولت سوسیالیستی منزوی" را نه برای روسیه بلکه برای آلمان-ارانه داد، حاوی اشاراتی است به قانون توسعه‌ی ناموزون، یعنی باز همان قانونی که به اصطلاح تا زمان نئین ناشناخته باقی مانده بود.

جورج ولمار نوشت "سوسیالیزم بدون قید و شرط مستلزم روابطی است از نظر اقتصادی رشد یافته، ولی اگر مسأله صرفاً محدود به این می‌شد، سوسیالیزم باید در جایی نیرومندتر از همه می‌بود که رشد اقتصادی آن از همه جا عالی‌تر باشد. اما وضع مطلقاً چنین نیست. تردیدی نیست که انگلستان

از نظر اقتصادی پیش رفته ترین کشورهاست، ولی می بینیم که در آن جا سوسیالیزم نقشی بسیار فرعی دارد. حال آن که در آلمان که پیش رفت اقتصادی کمتری داشته، سوسیالیزم به همین زودی از چنان قدرتی برخوردار شده که سراسر این جامعه ی کهن دیگر احساس ثبات نمی کند. "ولمار با اشاره به تعدد عوامل تاریخی ای که سیر حوادث را تعیین می کند، ادامه داد: "بدیهی است که به واسطه ی رابطه ی متقابلی که بین این عوامل بی شمار وجود دارد، وقوع هیچ حرکت عمومی انسان ها نمی توانست و هنوز هم نمی تواند، از لحاظ زمان و شکل، حتی در دو کشور یک سان باشد. در همه ی کشورها که جای خود دارد... سوسیالیزم نیز از همین قانون تبعیت می کند... فرضیه ی پیروزی هم زمان سوسیالیزم در کلیه ی کشورهای بافرهنگ کاملاً منتفی است، هم چنان که این فرضیه، به دلایل مشابه، در این مورد هم مردود است که مابقی دولت های متمدن، بی درنگ و به طور اجتناب ناپذیر، از نمونه ی دولتی که بر مبنای سوسیالیستی سازمان یافته است تقلید خواهند کرد..." ولمار نتیجه می گیرد که بدین ترتیب "ما به عقیده ی دولت سوسیالیستی منزوی دست می یابیم، عقیده ای که فکر می کنم تاکنون ثابت کرده باشم اگر چه تنها امکان نیست، لکن بزرگ ترین احتمال است." در این اثر که به هنگام هشت ساله گی نین نوشته شده، از قانون توسعه ی ناموزون تعبیری به مراتب صحیح تر از آن چه از پانیز ۱۹۲۴ به بعد در آثار مقلدین شوروی دیده می شود، به عمل آمده است، ضمناً باید این را هم متذکر شویم که ولمار، نظریه پردازی که کاملاً درجه دو است، در این بخش از بررسی خود صرفاً اندیشه ی انگلس را بازگو می کند. همان انگلسی

که قانون توسعه‌ی ناموزون سرمایه‌داری برای او به اصطلاح "ناشناخته" مانده بود.

"دولت سوسیالیستی منزوی" مدت‌هاست که از صورت یک فرضیه‌ی تاریخی خارج شده و به صورت یک واقعیت درآمد است. البته در روسیه، نه در آلمان. لکن در عین حال، خود واقعیت این انزوا تجلی دقیقی است از قدرت نسبی جهان سرمایه‌داری و ضعف نسبی سوسیالیزم برای رسیدن از یک دولت "سوسیالیستی" منزوی به جامعه‌ی سوسیالیستی که برای همیشه از قید دولت فارغ شده، راه تاریخی درازی وجود دارد و این راه دقیقاً منطبق با راه انقلاب جهانی است.

بناتریس و سیدنی وب، به سهم خود این اطمینان خاطر را به ما می‌دهند که مارکس و انگلس تنها به این دلیل معتقد به امکان ساختن جامعه‌ی سوسیالیستی منزوی نبودند که هیچ‌کدام از آن‌ها حربه‌ی قدرتمندی مثل انحصار تجارت خارجی را "هرگز به خواب هم ندیده بود." دشوار است که انسان این سطور نویسنده‌گان سال خورده را به خواند و احساس شرمنده‌گی نکند. مصادره‌ی بانک‌ها و شرکت‌های تجاری، خطوط آهن و کشتیرانی تجاری، برای انقلاب سوسیالیستی به همان اندازه ضروری هستند که ملی کردن وسایل تولید- منجمله و سایی که در رشته‌های صادراتی صنعت به کار می‌روند. انحصار تجارت خارجی چیزی نیست جز متمرکز ساختن ابزار مادی صادرات و واردات در دست دولت. این گفته که مارکس و انگلس "هرگز خواب" انحصار تجارت خارجی را ندیده بودند، در حکم این است که بگوئیم آن‌ها هرگز خواب انقلاب سوسیالیستی را هم ندیده بودند. برای کامل کردن تصویر، بد نیست به این نکته اشاره کنیم که در اثر فوق‌الذکر ولمار، انحصار

تجارت خارجی به درستی به عنوان یکی از مهم ترین ابزار کار "دولت سوسیالیستی منزوی" معرفی شده است. بنابراین این مارکس و انگلس می بایست این راز را از ولمار آموخته باشند، مشروط بر این که خود ولمار قبلاً آن را از مارکس و انگلس نیاموخته باشد.

"نظریه" سوسیالیزم در یک کشور -نظریه ای که ضمناً هرگز توسط خود استالین پرورش نیافت. پایه و اساسی هم به آن داده نشد- در این فکر به غایت بیهوده و غیرتاریخی خلاصه می شود که به خاطر ثروت های طبیعی اتحاد شوروی، یک جامعه ی سوسیالیستی را می توان در محدوده ی جغرافیایی این کشور ساخت. با موفقیتی مشابه می توان این را نیز تصریح کرد که اگر جمعیت کره ی زمین یک دوازدهم اندازه فعلی آن بود، سوسیالیزم می توانست به پیروزی به رسد. اما در واقع، هدف از این نظریه ی نوین، القاء کردن یک سلسله افکار به مراتب مشخص تر در آگاهی اجتماعی بود، و آن این که: انقلاب یک سره تکمیل شده است، تضادهای اجتماعی دائماً فروکش خواهند کرد، کولاک ها تدریجاً به سوسیالیزم رشد و گسترش خواهند یافت، و سیر کلی تحولات نیز، صرف نظر، از وقایع جهان خارج، با خصلتی مسالمت آمیز و با برنامه پیش خواهد رفت. بوخارین ضمن تلاش که جهت اساس بخشیدن به این نظریه می کرد، اعلام داشت که این امر بدون چون و چرا ثابت شده است که: "ما به خاطر وجود اختلافات طبقاتی در کشور و عقب افتاده گی تکنیکی مان از بین نخواهیم رفت و خواهیم توانست سوسیالیزم را حتی بر این مبنای تکنیکی ناچیز بنا کنیم. این رشد سوسیالیزم البته به مراتب کندتر خواهد بود و ما با سرعتی لاک پشتی به جلو خواهیم خزید، ولی با وجود این داریم این سوسیالیزم را می سازیم و آن را خواهیم ساخت." ما فرمول "بنا کردن

سوسیالیزم حتی بر مبنای تکنیکی ناچیز" را در نظر می‌گیریم و یک بار دیگر اشراق ملایم مارکس جوان را به خاطر می‌آوریم که گفت: با یک پایه تکنیکی ضعیف "فقط نیاز عمومیت می‌یابد و هم راه با نیاز، مبارزه برای ضروریات از نو آغاز می‌شود و بدین ترتیب تمام کثافت قدیم باید مجدداً برپا گردد."

در آوریل ۱۹۲۶، ضمن برگزاری پلنوم کمیته ی مرکزی، اپوزیسیون چپ پیشنهاد ترمیمی زیر را در مورد نظریه ی سرعت لاک پشتی ارائه داد: "استباهی اساسی خواهد بود اگر فکر کنیم که ما در یک محیط سرمایه داری می‌توانیم با سرعتی اختیاری به طرف سوسیالیزم پیش برویم. تقرب بیشتر ما به سوسیالیزم تنها با این شرط تضمین خواهد شد که فاصله ی صنعت ما از صنعت پیش رفته ی سرمایه داری بیشتر نشود، بلکه به طور واضح و محسوس کمتر شود." استالین اعلام کرد که این پیشنهاد ترمیمی حمله ای "پنهانی" به نظریه ی سوسیالیزم در یک کشور است، و حق هم داشت. او حتی هرگونه تمایل به ربط دادن سرعت سازنده گی داخلی به شرایط مربوط به تحولات بین المللی را یک سره رد کرد. مطابق گزارش تندنویس پلنوم، آن چه استالین گفت کلمه به کلمه چنین بود: "در این جا هر کس عامل بین المللی را پیش بکشد، اصلاً شکل مسأله را نفهمیده است. یا روی مسأله گیج است چون آن را نفهمیده و یا عمداً سعی می‌کند مسأله را به گیجی بکشانند." بدین ترتیب پیشنهاد ترمیمی اپوزیسیون رد شد.

اما توهم ساختن سوسیالیزم با سرعت لاک پشتی، بر مبنای فقر زده و در محیطی پر از دشمنان قدرتمند، نتوانست زیر ضربات انتقاد برای مدت زیادی دوام بیاورد. در نوامبر همان سال ضمن برگزاری پانزدهمین کنفرانس حزب،

بی آن که جهت آماده گی از قبل کلمه ای در مطبوعات بیان شده باشد، اعلام شد که ضرورت دارد "در دوره ی تاریخی نسبتاً؟) کوتاهی به سطح توسعه ی صنعتی کشورهای سرمایه داری پیش رفته رسید و سپس از آن ها جلو زد." ولی با طرح شعار رسیدن و جلو زدن از تمام دنیا در "دوره ای کوتاه"، نظریه پردازان سرعت لاک پشتی دیروز گرفتار همان عامل بین المللی شده بودند که بوروکراسی شوروی به طرزی این چنین خرافاتی از آن وحشت داشت و بدین ترتیب بود که طی یک دوره ی هشت ماهه، اولین و ناب ترین نظریه استالینیستی از هم وا رفت.

سوسیالیزم ناگزیر باید در تمام جنبه ها از سرمایه داری "جلو بزند" - این چیزی بود که اپوزیسیون در مارس ۱۹۲۷ در یک سند زیرزمینی نوشت: "اما در حال حاضر مسأله بر سر رابطه ی سوسیالیزم و سرمایه داری به طور کلی نیست، بلکه مربوط به توسعه ی اقتصاد شوروی است نسبت به آلمان، انگلستان و ایالات متحده. منظور از عبارت دوره تاریخی کوتاه چیست؟ یک سلسله از برنامه های پنج ساله در آینده، ما را به جایی می رساند که به مراتب از سطح کشورهای پیش رفته ی غرب پائین تر است. در این مدت جهان سرمایه داری شاهد چه اتفاقاتی خواهد بود؟... اگر امکان شکوفایی مجدد سرمایه داری برای ده ها سال را قبول داشته باشیم، در آن صورت سخن گفتن از سوسیالیزم در کشور عقب مانده ما چیزی جز یک باد تو خالی و رقت انگیز نیست. در آن صورت لازم است بگوئیم که ارزیابی ما از کل عصر حاضر به عنوان عصر زوال سرمایه داری، یک اشتباه بوده است، در آن صورت پس از کمون پاریس، جمهوری شوروی دومین تجربه در استقرار دیکتاتوری پرولتاریا بوده است. تجربه ای گسترده تر و پر ثمرتر، اما فقط

یک تجربه... با این همه آیا دلایلی جدی برای ارزیابی مجدد از این عصر ما و از معنای انقلاب اکتبر به عنوان حلقه ای در انقلاب جهانی، وجود دارد؟ خیر!... کشورهای سرمایه داری با اتمام کمابیش کامل دوران نوسازی (پس از جنگ)... کلیه ی تناقضات قدیمی داخلی و بین المللی پیش از جنگ را به شکلی به مراتب شدید تر از گذشته احیاء می کنند. و همین است که پایه و اساس انقلاب پرولتاریائی را تشکیل می دهد. این که ما داریم سوسیالیزم را می سازیم یک واقعیت است. لکن واقعیتی بزرگ تر و نه کوچک تر - چرا که عموماً کلیت یک چیز بزرگ تر از اجزاء آن است. مسأله تدارک دیدن انقلاب اروپا و انقلاب جهانی است. جزء فقط توأم با کل می تواند فاتح شود... پرولتاریای اروپا برای حرکت در جهت تسخیر قدرت نیازمند مدت زمان به مراتب کوتاه تری است از آن چه ما از نظر تکنیکی برای رسیدن به اروپا و آمریکا بدان نیاز داریم... در عین حال، ما باید فاصله بین سطح بارآوری کار خود و مابقی جهان را به طور منظم کاهش دهیم. هر قدر که پیش رفت ما بیشتر باشد، خطر امکان تهاجم قیمت های پانین و متعاقباً خطر تهاجم ارتش ها کمتر می شود... هر قدر که ما سطح زندگی کارگران و دهقانان را بالاتر ببریم، به انقلاب پرولتاریائی حقیقتاً شتاب بیشتری خواهیم بخشید، و آن انقلاب نیز همان قدر سریع تر ما را از تکنیک جهانی بر خوردار خواهد کرد، و به طریق اولی ساختمان سوسیالیستی ما نیز با واقعیتی بیشتر به عنوان بخشی از ساختمان اروپا و جهان پیش رفت خواهد نمود." این سند هم مانند اسناد دیگر بی جواب ماند. مگر این که شما اخراج از حزب و بازداشت ها را به عنوان جوابی به آن تلقی کنید.

پس از طرد عقیده‌ی سرعت لاک پشتی، لازم شد که عقیده‌ی پیوسته به آن یعنی رشد و گسترش کولاک‌ها به سوسیالیسم را نیز مردود شمرد. و لیکن ناپود کردن کولاکیزم به طریق اداری به نظریه سوسیالیسم در یک کشور جان تازه‌ای بخشید. زمانی که طبقات "به طور بنیادی" برچیده شوند، این بدان معنی است که سوسیالیسم "به طور بنیادی" حاصل شده است (۱۹۳۱). جوهر اساسی فرمول مزبور عبارت بود از احیای این مفهوم که جامعه‌ی سوسیالیستی را می‌توان بر "مبنای ناچیز" بنا کرد. چنان چه به یاد داریم، در همان روزها بود که مطابق توضیحات یک روزنامه‌نگار رسمی، فقدان شیر برای اطفال به علت نبودن گاو بود، نه به علت نقصان‌های سیستم سوسیالیستی.

اما ملاحظات مربوط به بارآوری کار مانع از آن شد که استراحت و آرامش با فرمول تسکین دهنده سال ۱۹۳۱، فرمولی که می‌بایست خرابی‌های ناشی از اشتراکی کردن کامل را جبران کند، به طول بیانجامد در رابطه با استخائوف، استالین به طرز غیرمترقبه اعلام کرد که "بعضی‌ها فکر می‌کنند سوسیالیسم را می‌توان از طریق نوعی برابری مادی مردم بر مبنای یک زندگی فقرزده تقویت نمود. این حقیقت ندارد. . . در واقع، سوسیالیسم تنها بر مبنای بارآوری عالی کار، عالی تر از میزان بارآوری تحت سرمایه‌داری، می‌تواند فاتح شود." کاملاً صحیح! لکن درست در همان زمان، برنامه‌ی جدید "سازمان کمونیست‌های جوان" - مصوب آوریل ۱۹۳۶ در همان کنگره‌ای که آخرین بقایای حقوق سیاسی را از "سازمان کمونیست‌های جوان" باز گرفت. باری این برنامه، خصلت سوسیالیستی اتحاد شوروی را به شکل قاطعانه‌ی زیر تعریف کرد: "کل اقتصاد ملی کشور

سوسیالیستی شده است. "هیچ کس به خود زحمت تطبیق این مفاهیم متضاد را نمی دهد. هر یک از این مفاهیم براساس نیازهای آنی اشاعه می یابد. فرقی هم نمی کند، چرا که هیچ کس جرأت انتقاد ندارد.

سخن گوی کنگره ضرورت اتخاذ برنامه ی جدید توسط "سازمان جوانان کمونیست" را با کلمات زیر توضیح داد: "برنامه ی قدیمی حاوی فرضیه ای ست کاملاً اشتباه و ضدلنینیستی مبنی بر این که روسیه فقط از طریق انقلاب پرولتاریائی جهانی می تواند به سوسیالیزم نائل شود." این نکته ی برنامه اساساً غلط و نمایان گر نظریات تروتسکیستی است". همان نظریاتی که استالین در آوریل ۱۹۲۴ هنوز از آن ها دفاع می کرد. گذشته از این، معلوم نیست چطور برنامه ای که در سال ۱۹۲۱ به وسیله ی بوخارین نوشته شد و در پولیت بورو (دفتر سیاسی حزب) که نین نیز در آن حضور داشت مرور گردید، اکنون پس از گذشت پانزده سال می تواند "تروتسکیستی" شود و باید دقیقاً به برنامه ی عکس خود تغییر پیدا کند! اما استدلالات منطقی در جانی که مسأله ی منافع مطرح باشد، کاری از پیش نمی برند. بوروکراسی که استقلالش را از قید پرولتاریای کشور خود به دست آورده است، نمی تواند وابسته گی اتحاد شوروی به پرولتاریای جهانی را به پذیرد. قانون توسعه ی ناموزون سبب شد که تضاد بین تکنیک و روابط مالکیت سرمایه داری سست ترین حلقه ی زنجیر جهانی از هم بگسلد. سرمایه داری عقب مانده ی روسیه می بایست اول از همه تاوان ورشکسته گی سرمایه داری جهانی را به پردازد. در سراسر طول تاریخ، قانون توسعه ی ناموزون با قانون توسعه ی مرکب تکمیل شده است. سرنگونی بورژوازی در روسیه منجر به برقراری دیکتاتوری پرولتاریا

گردید- یعنی به جهیدن کشوری عقب مانده از روی کشورهای پیش رفته انجامید. لکن استقرار اشکال سوسیالیستی مالکیت در کشور عقب مانده، رو در روی سطح نامناسب تکنیک و فرهنگ قرار گرفت. انقلاب اکتبر که خود مولود تضادهای بین نیروهای تولیدی جهان و اشکال مالکیت سرمایه داری بود، به سهم خود تضادی بین نیروهای تولیدی ناچیز ملی و اشکال سوسیالیستی مالکیت به وجود آورد.

انزوای اتحاد شوروی مسلماً عواقب آئی خطرناکی که از انتظارشان می رفت را به دنبال نداشت. جهان سرمایه داری نابسامان تر و از کار افتاده تر از آن بود که نیروی پتانسیل خود را تا آخرین درجه رها کند. "زمان تنفس" بیش از آن چه یک خوشبینی انتقادآمیز جرأت امیدوار بودن به آن را داشت به طول انجامید. ولی انزوا و عدم امکان استفاده از منابع اقتصاد جهانی، حتی بر مبنای سرمایه داری (میزان تجارت خارجی از سال ۱۹۱۳ چهار تا پنج برابر کاهش یافته است)، علاوه بر ایجاد هزینه های سنگین دفاع نظامی، موجب یک بهره برداری فوق العاده نامطلوب از نیروهای تولیدی و نیز بالا رفتن کند سطح زندگی توده ها گردید. اما حاصل خطرناک تر این انزوا و عقب مانده گی، همان اختاپوس بورکراتیزم بوده است.

معیارهای قضائی و سیاسی ایجاد شده به وسیله ی انقلاب، اقتصاد عقب مانده را دست خوش عملی مترقی نمود، ولی از سوی دیگر خود آن معیارها نیز از تأثیر تنزل دهنده عقب مانده گی مصون نماند. هر قدر که اتحاد شوروی بیشتر در یک محیط سرمایه داری باقی به ماند. انحطاط بافت اجتماعی آن عمیق تر می شود. این انزوای طولانی ناگزیر منجر به احیای سرمایه داری خواهد شد، نه استقرار کمونیزم ملی.

اگر بورژوازی ممکن نیست به طور مسالمت آمیز به یک دموکراسی سوسیالیستی رشد و گسترش یابد، حقیقت این است که یک دولت سوسیالیستی نیز به طریق اولی نمی تواند به طور مسالمت آمیز با یک سیستم جهانی سرمایه داری درهم آمیخته شود. در دستور روز تاریخ، نه توسعه ی سوسیالیستی مسالمت آمیز "یک کشور"، بلکه سلسله ای طولانی از تشنجات جهانی قرار دارد: یعنی جنگ ها و انقلاب ها. در حیات داخلی اتحاد شوروی نیز تشنجات اجتناب ناپذیرند. اگر بوروکراسی در مبارزه به خاطر اقتصاد بابرنامه مجبور شد کولاک ها را کولاک زدانی کند. طبقه ی کارگر نیز در مبارزه برای سوسیالیزم مجبور به بوروکرات زدانی از بوروکراسی خواهد شد. و چنین خواهد بود کلمات حک شده بر روی سنگ قبر بوروکراسی: "این جا آرامگاه نظریه ی سوسیالیزم در یک کشور است."

### ۱- «دوستان» اتحاد شوروی

برای اولین بار است که یک حکومت نیرومند در خارج از کشور انگیزه ای برای مطبوعات فراهم می کند، نه برای مطبوعات محترمانه دست راستی بلکه برای مطبوعات چپ و ماوراء چپ. هم دردی های توده ی مردم نسبت به انقلاب کبیر (روسیه) به طرز بسیار ماهرانه به آبیگر آسیاب بوروکراسی شوروی کانالیزه می شود. مطبوعات "هم درد" غرب دارند به طور غیرمحسوس حق چاپ هر چیزی را که ممکن است قشر حاکم اتحاد شوروی را به رنجاند از دست می دهند. کتاب هایی که کرملین خواهان آن ها نیست شریرانه از قلم می افتند، و نوشته های پوزش طلبان پرمدها و نیم بند به زبان های بسیاری منتشر می شوند. در سراسر این کتاب ما سعی کرده ایم از

نقل آثار "دوستان" رسمی خودداری کنیم، نوشته های اصیل خام و زمخت را به عبارت پردازی های دهن پُرکن خارجی ترجیح داده ایم. لکن نوشته های "دوستان"، منجمله نوشته های بین الملل کمونیستی و بالاخص زمخت ترین و مبتذل ترین بخش های آن، تل بزرگی را به وجود می آورد که در سیاست نیز دارای نقشی کم اهمیت نیست. ما باید این چند صفحه ی آخر را به بررسی این نوشته ها اختصاص به دهیم.

در حال حاضر گفته می شود که کتاب زوج "وب"، تحت عنوان کمونیزم شوروی، بزرگ ترین سهمیه ی اعطا شده به گنجینه ی اندیشه هاست. این دو نویسنده به جای این که به بررسی دست آوردها و جهت گسترش آن ها به پردازند در دو هزار و دویست صفحه به تفسیر اندیشه ها، اطلاعیه های ادارات و تعبیرات قانون می پردازند. و چنین نتیجه می گیرند: زمانی که طرح ها، برنامه ها و قوانین به موقع اجرا در آیند، کمونیزم در اتحاد شوروی تحقق خواهد یافت. این است محتوی این کتاب یاس آور، کتابی که به گزارشات ادارات مسکو و مقالات مربوط به جشن های سالانه در مطبوعات مسکو صورت تازه ای می دهد.

دوستی با بوروکراسی شوروی به معنای دوستی با انقلاب پرولتاریانی نیست بلکه برعکس به معنای تمرد علیه آن است. زوج "وب" البته حاضر به پذیرفتن این هستند که سیستم کمونیستی بالاخره به بقیه ی جهان نیز سرایت خواهد کرد. "اما چگونه، چه موقع، کجا، با چه تغییراتی و این که آیا این امر از طریق انقلاب خشونت بار یا رخنه ی مسالمت آمیز و یا حتی تقلید آگاهانه صورت خواهد گرفت یا نه، سوالاتی است که ما نمی توانیم پاسخ به دهیم." این خودداری دیپلماتیک از پاسخ گویی یا در حقیقت این پاسخ

بی چون و چرا- مهم ترین خصیصه ی "دوستان" و بیانگر ارزش واقعی دوستی آن هاست. اگر پیش از وقوع انقلاب ۱۹۱۷، هنگامی که پاسخ گوئی به این سؤال به غایت دشوارتر بود، همه کس سؤال را بدین گونه پاسخ می گفت، امروز دولت شوروی در دنیا وجود نداشت و "دوستان" انگلیسی مجبور بودند احساسات دوستانه خود را صرف چیزهای دیگر کنند.

زوج "وب" طوری درباره ی بیهودگی امید داشتن به انقلاب اروپا صحبت می کند که گوئی اصلاً نیازی به گفتن آن نیست، و از این موضوع دلیل آرامش بخشی بر صحت نظریه سوسیالیزم در یک کشور استنتاج می کنند. آنان با توانائی و اختیار اشخاصی که انقلاب اکتبر برایشان امری کاملاً تعجب آور، آن هم تعجبی ناخوشایند بوده، به ما در مورد لزوم ساختن جامعه ی سوسیالیستی در چارچوب اتحاد شوروی در غیاب چشم اندازهای دیگر، درس می دهند. مشکل می توان در مقابل این حرف، شانه ها را با بی ادبی بالا نینداخت! مجادله ی ما با زوج "وب" بر سر لزوم ساختن کارخانه ها در اتحاد شوروی و به کار بردن کودهای شیمیائی در مزارع اشتراکی شده نیست، مجادله بر سر این است که آیا تدارک دیدن انقلاب در انگلستان ضروری ست یا نه و نیز این که چگونه باید این کار را کرد. در مقابل این سؤال، جامعه شناسان پُرفضیلت جواب می دهند: "ما نمی دانیم." و البته خود این سؤال را هم مغایر "علم" می دانند.

لنین نسبت به آن بورژوازی محافظه کاری که خویشتن را سوسیالیست می پنداشت، و مخصوصاً نسبت به طرف داران فابین در انگلستان، بی رحمانه خصومت می ورزید. با مراجعه به فهرست اسامی پیوسته به "آثار" او به آسانی می توان دریافت که رفتار لنین در سراسر زندگی فعالش نسبت به زوج

"وب" خصومتی بود شدید و تغییرناپذیر. او در سال ۱۹۰۷ نوشت که زوج "وب"، "مداحان بی پروای مکتب جهالت انگلستان" هستند که "می کوشند تا چارتیزم، این دوره ی انقلابی نهضت کارگری انگلستان را، به عنوان یک بازیچه ی صرف قلمداد کنند." اما بدون چارتیزم، کمون پاریس وجود نمی داشت. و بدون هر دوی آن ها، انقلاب اکتبری در کار نمی بود. اگر امروز نیز انقلاب از نظر آنان یک "بازیچه ی صرف" نباشد، کماکان امری ست بیگانه و متخاصم.

چنان که همه می دانند، لنین در مجادلاتش علیه فرصت طلبان زحمت داشتن رفتاری موقرانه را به خود نمی داد. اما الفاظ ناسزاگونه ای که او در طول سال های متمادی به کار می برد (مانند "نوکران بورژوازی"، "خانین"، "کاسه لیس ها")، ارزیابی دقیقاً سنجیده شده ای بود از زوج "وب" به عنوان حواریون "فابینیزم" - یعنی مکتب احترام و ستایش سنتی از وضع موجود. به هیچ وجه نمی توان گفت که نظریات زوج "وب" در طی سال های اخیر دست خوش تغییری ناگهانی شده است. آن اشخاصی که در حین جنگ از بورژوازی خود حمایت می کردند و بعد ها نیز از پادشاه لقب "لرد پاسفیلد" را گرفتند، اکنون که از کمونیزم در یک کشور، آن هم یک کشور خارجی، پیروی می کنند، نه چیزی را زیر پا گذاشته اند و نه به هیچ وجه عوض شده اند. "سیدنی وب" در همان زمانی که داشت به بوروکراسی شوروی نزدیک می شد، وزیر مستعمرات - یعنی زندانبان اصلی امپریالیزم انگلیس - هم بود و این اثر دو جلدی خود را براساس مطالبی می نوشت که از ادارات انگلیس دریافت می کرد.

زوج "وب" حتی تا سال ۱۹۲۳ هیچ فرق عمده ای بین بلشویزم و تزاریزم نمی دیدند (برای مثال رجوع کنید به زوال تمدن سرمایه داری، ۱۹۲۳). اما آن ها اکنون کاملاً به "دموکراسی" رژیم استالین پی برده اند. در این جا نیازی نیست که به دنبال یک تناقض به گردیم. زمانی که پرولتاریای انقلابی آزادی فعالیت را از جامعه ی "فضلا" گرفت، طرف داران فابین به خشم آمدند، اما هنگامی که بوروکراسی آزادی فعالیت را از پرولتاریا می گیرد، آن ها فکر نمی کنند آب از آب تکان خورده است. آیا این کار همیشه گی بوروکراسی کارگری نبوده است؟ زوج "وب" قسم می خورند که انتقاد در اتحاد شوروی کاملاً آزاد است. از این آدم ها نباید انتظار شوخ طبعی داشت. آن ها با جدیت تمام اشاره به آن "انتقاد از خود" معروفی می کنند که بخشی از وظایف رسمی افراد است، و همیشه می توان جهت و محدودیت های آن را دقیقاً از قبل پیش گویی کرد.

می گوئید ساده لوحی است؟ نه انگلس و نه لنین، سیدنی وب را ساده لوح نمی پنداشتند. بهتر است بگوئیم وب به رژیم موجود احترام می گذارد. بالاخره هر چه باشد، مسأله به رژیمی تثبیت شده و میزبانی مهمان نواز مربوط می شود. زوج "وب" انتقاد مارکسیستی از وضع موجود را فوق العاده تقبیح می کنند. تصورشان این است که مأموریت یافته اند تا میراث انقلاب اکتبر را از شر اپوزیسیون چپ مصون نگه دارند. برای کامل تر شدن تصویر باید این را بگوئیم که حکومت حزب کارگر انگلستان که لرد پاسفیلد (سیدنی وب) در کابینه آن مقامی داشت، از دادن ویزای ورود به بریتانیا به نویسندگان این کتاب خودداری کرد. بدین ترتیب، سیدنی وب که درست در همان روزها داشت روی کتابش در مورد اتحاد شوروی کار می کرد، از دیدگاه نظری از اتحاد شوروی

دفاع می کند ولی در عمل به دفاع از امپراطوری اعلیحضرت (پادشاه انگلستان) برخاسته است. و انصافاً باید گفت که او در هر دو مورد نسبت به خویش صادق مانده است.

برای بسیاری از خرده بورژواهایی که نه طریق به کار بستن قلم را می دانند و نه طرز استفاده از جارو را، ثبت رسمی "دوستی" شان با اتحاد شوروی حاکی از داشتن مصالح معنوی عالی تر است. برای اینان عضویت در مجامع فراماسونری یا باشگاه های مسالمت جوین وجه اشتراک بسیاری با عضویت در جمعیت "دوستان شوروی" دارد، چرا که بدین وسیله امکان داشتن دو نوع زندگی فراهم می شود: یک زندگی روزمره در محیط مربوط به مصالح عادی، و یک زندگی تفریحی که روح را صفا می دهد. این "دوستان" از هر چند صباحی به دیدار مسکو می روند. آنان تراکتورها، شیرخوارگاه ها، پیشقراولان، زنان چترباز و خلاصه همه چیز به جز آریستوکراسی را در ذهنشان ثبت می کنند. بهترین آنان آریستوکراسی را به علت خصومتی که خود با ارتجاع سرمایه داری دارند، نادیده می گیرند. آندره ژید صادقانه اذعان می کند که: "حمله ی احمقانه و نادرستی که علیه اتحاد شوروی صورت می گیرد باعث شده که ما با نوعی لجاجت به دفاع از آن برخیزیم." اما حماقت و نادرستی دشمنان توجیهی بر کوری خود آدم نیست. به هر طریق، توده های زحمت کش محتاج دوستانی هستند که روشن بین باشند.

ابراز هم دردی همه جا گیر رادیکال های بورژوا و بورژواهای سوسیالیست منش نسبت به قشر حاکم اتحاد شوروی، دلایلی دارد که بی اهمیت نیستند. در محافل سیاستمداران حرفه ای، صرف نظر از اختلافات برنامه ای آنان، همیشه اکثریت با کسانی است که به "ترقیات" از پیش حاصل

شده یا آن هائی که راحتی حاصل خواهد شد، دوستی نشان می دهند. در دنیا تعداد اصلاح طلبان نسبت به انقلابیون و هم چنین تعداد سازش کاران نسبت به آشتی ناپذیرها به میزان غیر قابل قیاسی بیشتر است. تنها در آن دوره های استثنائی تاریخ که توده ها به جنبش در می آیند است که انزوای انقلابیون پایان می پذیرد و اصلاح طلبان به سرنوشت ماهی های بیرون افتاده از آب گرفتار می شوند.

در جرگه ی بوروکراسی کنونی شوروی یک نفر هم نیست که پیش از آوریل ۱۹۱۷ و حتی مدتی قابل ملاحظه پس از آن، عقیده دیکتاتوری پرولتاریا را یک فانتزی خیال انگیز نمی دانست. (در آن زمان این "فانتزی" به نام ... تروتسکیزم معروف بود.) نسل مسن تر "دوستان" خارجی به مدت ده ها سال منشویک های روسیه را سیاست مداران واقعی به شمار می آوردند، یعنی همان کسانی را که خواهان تشکیل "جبهه ی مردم" با لیبرال ها بودند و عقیده ی دیکتاتوری پرولتاریا را بدترین نوع دیوانه گی می دانستند. اما تشخیص یک دیکتاتوری هنگامی که به وقوع پیوسته و حتی به طرز بوروکراتیکی چرکین شده است- مسأله دیگری است. مسأله ای است که دقیقاً با ذهن این "دوستان" وفق می دهد. اکنون اینان نه تنها نسبت به دولت شوروی ادای احترام می کنند، بلکه در مقابل دشمنان حتی به دفاع از آن بر می خیزند- البته این دفاع آن قدرها که علیه تدارک بیننده گان آینده صورت می گیرد، علیه کسانی که آرزوی ایام گذشته را در سر دارند نیست. در جاهائی که این "دوستان" میهن پرستان فعال هستند، مانند اصلاح طلبان فرانسوی، بلژیکی، انگلیسی و دیگران، برایشان آسان تر است که همبسته گی خود را با بورژوازی تحت لوای دفاع از اتحاد شوروی انجام دهند. و از سوی دیگر، در

جاهانی که "دوستان" برخلاف میلشان شکست طلب شده اند، مانند سوسیال میهن پرستان دیروزی در آلمان و اتریش، امیدشان به این است که متحد شدن فرانسه و شوروی می تواند آن ها را در سازش با هیتلر و شوسنیگ یاری کند. لئون بلوم، همان کسی که در دوران قهرمانی بلشویزم دشمن آن بود و صفحات روزنامه ی لویویولار را به سم پاشی علنی علیه انقلاب اکتبر اختصاص می داد، اینک حاضر نیست یک سطر در رابطه با افشای جنایات بوروکراسی استالین چاپ کند. درست همان طور که به روایت انجیل، موسی که تشنه ی دیدن چهره ی خدا بود اجازه یافت فقط در برابر عقب گاه الهی سر تعظیم فرود آورد، ستایش گران عمل انجام یافته نیز فقط قادرند که از یک انقلاب، کیل گوشتی بوروکراتیک آن را ببینند.

"رهبران" کمونیست کنونی نیز اساساً از همین قماشند. پس از زدن یک سری پشتک واروهای میمون وار، اینان ناگهان کشف کرده اند که در فرصت طلبی مزایای سرشاری نهفته است و در روی آوردن به فرصت طلبی آن چنان از خود خامی نشان داده اند که معرف جهالت خاص آنان است. سجد برده وار آنان در برابر دوایر فوقانی کرملین، که همیشه برای خودشان هم خالی از منفعت نیست، کافی ست که قدرت داشتن هر نوع ابتکار انقلابی را از آنان بگیرد. در پاسخ به انتقادات سیاسی، اینان کاری جز زوزه سردادن و عوعو کردن بلد نیستند، و گذشته از این، هر وقت ارباب تازیانه اش را به دست گرفت اینان شروع به تکان دادن دم شان می کنند. این جمع بد ترکیب، که در لحظه ی فرا رسیدن خطر از چهار سو فلنگ را می بندند، ما را "ضدانقلابی" می دانند. اما چه باک؟ تاریخ، به رغم خصلت سخت گیری که دارد، نمی تواند گهگاه نمایشی مضحک نداشته باشد.

"دوستان" صادق تر و بیناتر، دست کم هنگام صحبت های خودمائی، اعتراف می کنند که آفتاب شوروی بی لکه نیست. آنان با به کار بردن یک تحلیل تقدیرآمیز به جای تحلیل دیالکتیکی، خود را با این اندیشه دل داری می دهند که در شرایط موجود، "نوعی" انحطاط بوروکراتیک اجتناب ناپذیر بود. فرضاً که این طور باشد! مقاومت در برابر این انحطاط نیز یک باره از آسمان نازل نشده است. هر ضرورتی دارای دو قطب است: یکی ارتجاعی و دیگری مترقی. تاریخ به ما می آموزد که اشخاص و احزابی که به قطب های متفاوت یک ضرورت چسبیده اند، در درازمدت، در دو سوی متفاوت سنگربندی ها جای می گیرند.

استدلال نهانی "دوستان" این است که هر نوع انتقاد از اتحاد شوروی مورد استفاده ی ارتجاعیون قرار می گیرد. در این شکی نیست! ما می توانیم چنین فرض کنیم که آن ها سعی خواهند کرد از کتاب حاضر چیزی هم عاید خود بکنند. آیا هرگز چیزی خلاف این هم دیده شده؟ بیانیه ی کمونیست با لحنی تحقیرآمیز صحبت از این واقعیت می کند که ارتجاع فنودالی سعی داشت از انتقاد سوسیالیستی به عنوان سلاحی علیه لیبرالیزم استفاده کند. این امر باعث نشد که سوسیالیزم انقلابی راه خود را ادامه ندهد. و این مانع از ادامه راه ما نیز نخواهد شد. نشریات بین الملل کمونیستی حتی ادعا می کنند که انتقاد ما زمینه را برای دخالت نظامی علیه شوراها فراهم می کند. معنی واضح این حرف این است که حکومت های سرمایه داری با آموختن از نوشته های ما در باره ی انحطاط بوروکراسی شوروی، بلافاصله دست به لشکرکشی می زنند تا انتقام اصول لگدمال شده ی انقلاب اکتبر را بگیرند! کسانی که به نفع بین الملل کمونیستی بحث و جدل می کنند، به جای شمشیر تیز، مسلح به تکه چوبی

ناهموار و یا حتی ابزاری زمخت تر از آن هستند. یک انتقاد مارکسیستی که هر چیز را با نام واقعی اش می خواند، در واقع فقط می تواند اعتبار محافظه کارانه دیپلماسی شوروی را در چشم بورژوازی بالا ببرد. در مورد طبقه ی کارگر و قهرمانان واقعی آن در میان روشن فکران، وضع طور دیگری است. کتاب ما در آنان تردید و بی اعتمادی به وجود می آورد- نه نسبت به انقلاب بلکه نسبت به غاصبین انقلاب. لکن این دقیقاً هدفی است که ما برای خود تعیین کرده ایم. نیروی محرکه ی پیش رفت، حقیقت است نه دروغ.

ل، تروتسکی

۱۹۳۶

مترجم: حسن صبا و مجید نامور

منبع: انتشارات فانوس چاپ اول، تهران، مرداد ۱۳۵۹

بازنویس: داریوش آزادی

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharazarri@yahoo.com](mailto:yasharazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳